

نگاه

مروری بر «گیلکشم: کهن‌ترین حماسه بشری»

راهی به جاودانگی

جوادلگزیان

در آن روزگاران قدیم که هنوز خورشید دوستی بر آسمان جریان داشت، بر الواح کلی افسانه‌ای به‌یادماندنی نقش بست که تا آدمی هست، در ستایش دوستی بگوید که چون جاودانگی زیاست. کتاب «گیلکشم: کهن‌ترین حماسه بشری» ترجمه‌ای است از این الواح کلی به فارسی که خواننده را به رُزفای صحرا و دریا می‌برد تا حماسه مردی را بخواند که در جست‌وجوی جاودانگی تا پایان جهان رفت و عجیب که گیاه جاودانگی یافت اما کامی برنگرفت و بر خاک افتاد. با این همه او در دنیای افسانه‌ها درخت دوستی کاشت و از دوستی راهی به جاودانگی یافت. قصه پیداشدن این دوازده لوح شکسته به پاییز سال ۱۸۴۹ برمی‌گردد.

در این روز اوستن هنری لایار، دیپلمات و باستان‌شناس بریتانیایی، در ساحل مقابل موصل در کویونجیک بزرگ‌ترین قصر نینوا را پیدا کرد. در دو تالاری که بعدها لایار کشف کرد، به کتابخانه‌ای برخورد؛ کتابخانه‌ای مرکب از سیی هزار کتاب بر الواح کلی که برای آشور بانیپال ترتیب داده بودند، «برای قرائت شخص اوه». در این کتابخانه الواحی کشف شدند که از نظر ادبی ارزش فوق‌العاده‌ای داشتند. نخستین حماسه بزرگ تاریخ، افسانه گیلکشم در اینجا به دست آمد. قرائت این الواح از سوی جورج اسمیت انجام شد و سپس گئورگ بورکهارت آن را به آلمانی برگرداند و به این ترتیب نوبت به ترجمه فارسی دکتر داوود منشی‌زاده رسید. در یادداشتی در ابتدای کتاب به قلم حمید حمید می‌خوانیم که: «دوازده لوح شکسته که در کتابخانه آشور بانیپال به دست آمده و اکنون در موزه‌ی انگلستان نگهداری می‌شود جالب‌ترین اثر ادبی بین‌النهرین، یعنی حماسه گیلکشم را در بر دارد. این حماسه نیز مانند ایللیاد هومر مجموعه‌ای از داستان‌هاست که پیوستگی متنی با یکدیگر دارند و تاریخ بعضی آنها به سه هزار سال قبل از میلاد می‌رسد».

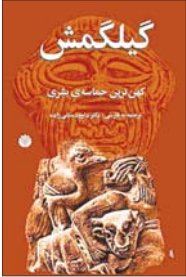
از ششس یاره: گیلکشم در سرزمین زندگانی، گیلکشم و گاو آسمان، توفان، مرگ گیلکشم و آگای‌کیش، گیلکشم و انکیدو و جهان زیرین، دو تکه توفان و افسانه آفرینش آن، به تفصیل در آثار ملل دیگر آمده است. قصیده سومری گیلکشم و گاو آسمان و همچنین مرگ گیلکشم ناقص است. به طور اجمال، بعضی حوادث متنوع و گوناگون حماسه گیلکشم که بیشتر درباره شخصیت اوست، از اصل و منبع سومری است، حتی بعضی وقایعی که در حماسه سومری گیلکشم مشابه ندارد، از سایر اساطیر و حماسه‌های سومری اقتباس شده است.

و اما خلاصه افسانه گیلکشم: در شهر اوروک در بین‌النهرین باستان پادشاهی سستمگر به نام گیلکشم حکومت می‌کرد. گیلکشم خستگی ندارد. از سختی‌ها شادتر می‌شود. زورمندان، بزرگان، دانیان، پیر و جوان، توانایان و ناتوانان باید برای او کار کنند؛ چراکه جلال اوروک، بایستی بیش از همه سرزمین‌ها و شهرها درخشان کند. مردم از ظلم او به تنگ آمدند و به ایزدان شکایت بردند. انکیدو، مردی وحشی از جانب خدایان به سوی هماوردی با گیلکشم شتافت اما پس از نبردی آیین خوش دوستی میان او و پادشاه اوروک آغاز شد. گیلکشم و انکیدو می‌شوند خومیابا، نگهبان جنگل سدر، که پاس سدرهای مقدس به او سپرده شده، حد خود را نمی‌شناسد، و هر که به جنگل نزدیک می‌شود می‌کشد، پس او را با پای درمی‌آورند. پس از چندی ایشتار، الهه اوروک دل‌باخته گیلکشم می‌شود اما گیلکشم به او پاسخی شایسته نمی‌دهد. بر گاو آسمان از جانب پدر ایشتار به اوروک حمله می‌برد و کشتارها را نابود می‌کند اما گاو به دست گیلکشم و انکیدو از بین می‌رود. ایزدان خشمگین در مسیر انتقام، مرگ انکیدو را رقم می‌زنند و گیلکشم اندوهگین با خود نجوا می‌کند: «من نیز مانند انکیدو نخواهم مرد؟ من؟ درد، قلب مرا شورید، من از مرگ ترسیده‌ام. حال از روی دشت‌ها می‌شتایم. راهی می‌گیرم، که نزد اوت‌نایشیتیم می‌برد، او، که زندگی جاوید را یافته؛ و می‌شتایم، تا به او برسم». گیلکشم در سفری دراز اوت‌نایشیتیم را می‌یابد و راز گیاهی را در اعماق دریا درمی‌یابد و آن را پیدا می‌کند اما ماری می‌رسد و گیاه جاودانگی را می‌رباید.

لوح دوازدهم از اینجا آغاز می‌شود که گیلکشم خسته به دیار مردگان می‌شتابد تا شاید دوست خویش انکیدو را ببیند اما در آن دیار دیداری در کار نیست و او باید بازگردد. «وی نزد اِشا، ایزد دانای زُرفاها، استغاثه کرد: «سایه انکیدو را از زیر خاک بر من بفرست! دنیای زیر خاک او را رها نمی‌کند». پدر اعماق، سخن او را شنید، و با نرگال زورمند، ایزد مردگان، گفت: «بشتاب، سوراخی در زمین بکش! روح انکیدو را بیرون بیاار. تا وی با برادر خود، گیلکشم، گفت‌وگو کند». چون نرگال زورمند این را شنید، با بشتاب سوراخی در زمین کشود، و سایه انکیدو را بیرون آورد. یکدیگر را شناختند، و از هم دور ماندند. با هم سخن می‌گفتند. گیلکشم فریاد می‌کشد و سایه پاسخ او را می‌غرد؛ گیلکشم دهان باز کرد و گفت: «حرف بزین، دوست من! حرف بزین، دوست من! از قانون خاکی، که دیدی، اینک مرا بیاگهان!»، «نمی‌توانم، از آن به تو چیزی بگویم، رفیق، نمی‌توانم، چیزی بگویم. اگر قانون خاکی، که دیده‌ام، بر تو بگویم، خواهی نشست و خواهی گریست»، «می‌خواهم، همیشه بنشینم و همیشه بگیریم!»، «بین، رفیقی که تو او را به دست می‌سودی و قلب تو خشنود می‌شد، کرم‌ها او را مانند جامه کهنه‌ای می‌خوردن. انکیدو، دوست تو، که دست تو را می‌گرفت، مانند خاک رس شده، او غبار زمین شده، او در خاک افتاد و خاک شد».

گیلکشم می‌خواست باز هم بیشتر بپرسد، که سایه انکیدو ناپدید شد. گیلکشم به اوروک بازگشت، به شهری که حصارهای بلند دارد. معبد بر فراز کوه مقدس به آسمان سر کشیده. گیلکشم بر زمین افتاد، تا بخسبد؛ و مرگ او را در تالار درخشنده قصر وی در آغوش کشید».

اکنون پس از سال‌های سال، خواندن این داستان لطفی بسیار دارد و درس‌هایی بی‌شمار که حکایت از معرفت عمیق نگارندگان الواح کهن دارد، چراکه آن فرزانشگان بر آن بودند که هرچند خاک سرانجام گیلکشم را در آغوش سرد خود کشید، اما او به مدد دوستی به نام انکیدو بود که استبداد پادشاهی را وانهاده و اندیشه و مردمی پیشه کرد و به جست‌وجوی جاودانگی شتافت و البته تا همیشه در یادها ماند، با این رهنمود که دوستی راهی به جاودانگی است.



گیلکشم

کهن‌ترین حماسه بشری
ترجمه دکتر داوود منشی‌زاده

انتشارات اختران

شکل‌های زندگی: درباره کتاب «کوتاه‌ترین سایه» النکا زوپانچیک

چه چیز نیچه را نیچه کرده است؟



نادر شهرپوری (صدقی)

کامو برای کتاب مشهور خود عنوان «سیزیف یا خوشبختی در جهنم» را پیشنهاد می‌کند اما کتاب با نام «اسطوره سیزیف» چاپ می‌شود، در حالی که «خوشبختی در جهنم» عنوان مناسب‌تری است و مضمون نوشته کامو را بهتر بیان می‌کند. «خوشبختی در جهنم» در ابتدا عبارتی متناقض و پوچ به نظر می‌آید، چون مقصود از جهنم زمین است و مقصود از خوشبختی، وفاداری به زمین و یا همان وفاداری به جهنم است. اما وفاداری به جهنم چگونه می‌تواند خوشبختی به حساب آید؟ وفاداری به جهنم از نظر کامو به یک تعبیر وفاداری به خود، به طبیعت خود که جزئی از زمین است و یا وفاداری به آرمان سادگی است. کامو این وفاداری را در زندگی‌اش و همین‌طور در مهم‌ترین شخصیت‌های داستانی‌اش نشان می‌دهد؛ این هنگامی که آدمی به یگانگی هستی و یا چنان‌که گفته می‌شود به مونیستی بودن جهان پی می‌برد، جایی برای اندوه وجود ندارد. جهان مونیستی یعنی جهانی‌که از جوهری واحد سرشته شده، ایده اسپینوزایی است که مسعد خوشبختی کسانی است که آن را درمی‌یابند. به نظر اسپینوزا جهان یگانه است و خوشبختی پذیرش این نظم طبیعی و هماهنگی و وفاداری به آن است. اما کامو به‌رغم پذیرش آن، بیش از آنکه اسپینوزایی باشد، متأثر از نیچه است. مورسو آنجا که می‌خواهد خود شود، کاملاً از منظر نیچه‌ای به جهان می‌نگرد. عبارت «تقصیر آفتاب بود» که اکنون به عبارتی رایج در ادبیات جهان بدل شده، اشاره به قتلی دارد که مورسو مرتکب شده و در پاسخ به علت آن می‌گوید «تقصیر آفتاب بوده، اشاره مورسو در اینجا، اشاره به طبیعت است، حال آنکه از نظر کامو زمین به‌مثابه سمبلی از طبیعت مقصر نیست و در یک بی‌گناهی مداوم خود را دانما تکرار می‌کند. آفتاب یا دقیق‌تر «آفتاب نیمروز» سرفصلی از زرتشت نیچه است و در استعارات نیچه جایگاهی بس مهم دارد. به نظر نیچه آفتاب نیمروز زمانی است که خورشید در بالاترین نقطه خود به زمین روشنی می‌بخشد تا همه چیز آنچنان که هست خود را نمایان سازد. در این صورت سایه‌ها حتی برای لحظاتی اندک ناپدید می‌شوند و انسان همچون سایر امور طبیعی آن می‌شود که است و این یعنی تکرار هستی، تکراری که فراسوی نیک و بد و به دور از هرگونه دآوری رخ می‌دهد. در آفتاب نیمروز آدمی سرشار است، سرشار از هیجان و گرمای آفتابی که عمود می‌تابد، تماماً «خود»، «خود طبیعی» می‌شود؛ در این صورت با طبیعت یکی می‌شود. اما زمان آری گفتن یا به عبارتی دقیق‌تر زمان «خود بودن» اندک است: به نظر نیچه «اندک است بهین شادکامی»، زیرا چنان‌که رسم طبیعت است آفتاب اندکی به‌مد مایل می‌شود و نیمروز سپری می‌شود تا سایه‌ها همچون باورهای متافیزیکی یکی به یکی بازگردند و هستی را توجیه و سپس قابل تحمل کنند، در حالی که هستی نیازمند توجیه نیست، همچنان‌که طبیعت نیازمند توجیه نیست.

مسئله «خود بودن» جایگاهی مهم در ایده‌های نیچه دارد. نیچه به کسانی که او را الگو قرار می‌دهند می‌گوید به راه خود بروید، تنها آنگاه است که از من پیروی می‌کنید. با این حال از نظر نیچه «خود بودن» چندان هم کار آسانی نیست، زیرا سایه‌ها مانع از آن می‌شوند که آدمی خود شود. به نظر نیچه سایه‌ها تماماً جلوه‌هایی از «بایده»‌ها هستند تا انسان را از «خود بودن» پشیمان کنند، آنها بارهایی اضافه بر طبیعت آدمی هستند که به دنبال نیک و بد ماجرا آدمی را سرزنش کرده، به او حسی از گناه تلقین می‌کنند. در اصل تبار «بایده‌ها» و «نابایده‌ها» به سقراط و سپس در ادامه آن به باورهای مسیحی برمی‌گردد، زیرا همه این نوع باورها در دصد آن هستند که آدمی را از «بود» خود پشیمان کنند، پس وعده می‌دهند و در پی آن جهان بهتری را نوید می‌دهند، به این‌سان در هر بادی می‌تواند ردپایی از نوعی خوشبختی جزئی و یا آرمانشهری کلی پیدا کرد، در این صورت زندگی به‌مثابه امر طبیعی از ماهیت خود که همانا زندگی‌کردن است دور می‌شود و به بیانی صریح‌تر زندگی سرزنش می‌شود، حتی بیماری تلقی می‌شود، تا بدان اندازه که سقراط هنگام رهایی از آن -خوردن جام شوکران- خروسی را نذر آسکولاپیوس شفابخش می‌کند.

تفسیر نوشته‌های نیچه و ازجمله تفسیر «آفتاب» نیمروز یا «کوتاه‌ترین سایه» متفاوت و گوناگون است. اما سه‌گانه لاکانی می‌تواند درک نیمروز نیچه، یعنی لحظه خود بودن آدمی و شادکامی او را آسان‌تر بیان کند.*** از منظر لاکان حقیقت اگرچه دروغی سودمند است، اما به هر حال دروغ است، یک نفسر و یا استعاره است که مستقیم به واقعیت رهنمون نمی‌شود. این دروغ تا مادامی که ما با عرصه نمادین و یا عرصه خیال سروکار داریم، کماکان می‌تواند سودمند باشد. اما به نظر لاکان جهان علاوه بر عرصه خیالی و عرصه نمادین، عرصه نمادین، عرصه واقعی هم دارد که تن به نمادین‌شدن نمی‌دهد، یعنی نه در حیطه فانتزی‌های خیالی سوژه قرار می‌گیرد و نه در حیطه امر نمادین یا همان دیگری بزرگ که فرهنگ و زبان را تحت پوشش خود قرار داده است. در این صورت حقیقت و نه آن حقیقت سودمند می‌تواند در مقام امر واقعی وجود داشته باشد و آن «امر واقعی» که تن به باورهای متافیزیکی



و یا همان سایه‌ها نمی‌دهد، کمترین سایه‌ها در نیمروز است، درست آن لحظه‌ای که آفتاب عمود می‌تابد. لحظه‌ای که انسان «خود» می‌شود تا خوشبختی در جهنم را ولو در زمانی اندک تجربه کند. النکا زوپانچیک در کتاب درخشان خود «کوتاه‌ترین سایه» بر این باور است که سرانجام زمان نیچه فرا رسیده است و سخن‌های خلاف عادت او در زمانه‌اش، اکنون به ایده‌هایی معاصر، ملموس و قابل تجربه بدل گردیده است. گاه «... خاموش‌ترین کلمات‌اند که طوفان می‌زایند، افکاری که پایه‌پای کیوتران می‌بند راه می‌نمایند». به نظر زوپانچیک آنچه نیچه را نیچه‌ای‌تر می‌کند و او را به موضوعی واقعی و یا همان کوتاه‌ترین سایه بدل می‌کند، تمایز اساسی است که میان خوانش‌های روزمره و خوش‌باشی‌های لذت‌پرستانه -هدونیستی- که از نیچه می‌شود، با ناپهنگام‌بودن ایده‌های نیچه است. زوپانچیک در کتاب خود همچنین توجهی ویژه به استعاره نیمروز می‌کند؛ او نیمروز را رخدادی بزرگ تلقی می‌کند که «از یک سو آغاز را چیزی تصویر می‌کند که پس از وقوع رخدادی فاجعه‌گون که عصری جدید را به راه می‌اندازد خواهد آمد و از سوی دیگر آغاز مطلق را چیزی تصویر می‌کند که به هنگام نیمروز شروع می‌شود، در نیمه راه زندگی».

رخداد مسئله‌ای بس قابل تأمل است. معمولاً رخداد را واقعه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر و یگانه تلقی می‌کنند که وقوعش نقطه عطف حساب می‌آید، چنان‌که ظهور نیچه را می‌توان رخداد در نظر آورد. نیچه خود بر این مسئله صحه می‌گذارد و می‌گوید «من رخادم، نیچه پیوسته این را به زبان می‌آورد». زوپانچیک نیز بر اهمیت رخداد تاکید می‌کند و نمایش نیمروز نیچه‌ای را زمان رخداد می‌داند. اما آنچه تلقی زوپانچیک از نیچه را نو می‌سازد، آن است که او از جهانی کلی و واحد سخن نمی‌گوید بلکه از رخدادی می‌گوید که طی آن یک دو می‌شود و در من پیوسته نیچه شکاف به وجود می‌آید تا نیرویی زاینده بدید آید، در این صورت نیچه هم‌زمان دیونوزوس و مسیح می‌شود، یعنی آواره‌ای با سایه‌اش****

❖ نیچه زندگی را در اساس تراژیک می‌کند، خوشبختی همچون سایه نیمروز اندک است.
❖❖ سقراط آگاهانه جام شوکران را می‌نوشد تا از زندگی که آن را بیماری می‌دانست رهایی یابد. او در آستانه مرگ بیات ترک زندگی از دوستانش می‌خواهد نذر خود را ادا کنند و خروس را به آسکولاپوس شفابخش هدیه کنند.
❖❖ سه‌گانه لاکانی تشکیل شده است از امر خیالی که قلمروی من است، امر نمادین که قلمروی دیگری بزرگ است و فرهنگ، زبان و... و امر واقعی که شامل حیطه‌هایی از زندگی است که تن به نمادین‌شدن نمی‌دهند.

❖❖❖ «آواره و سایه‌اش» عنوان کتابی از نیچه است.

- نیچه
- «کوتاه‌ترین سایه» النکا زوپانچیک، ترجمه صالح نجفی و علی عباس‌بیگی



کوتاه‌ترین سایه

النکا زوپانچیک
ترجمه صالح نجفی و
علی عباس‌بیگی
انتشارات هر مس

مروری بر کتاب «معنا و ماخلویا» کریستوفر بولاس

در جست‌وجوی معنا

شرق: کتاب «معنا و ماخلویا» کریستوفر بولاس نوعی کالبدشکافی روان‌کاوانه جامعه معاصر غرب است که بولاس در آن با نگاهی به تحولات دو قرن اخیر نشان می‌دهد نیروهای روان‌شناختی ما چگونه دستخوش تغییرات عمیقی شده‌اند و این تغییرات بر پیدایش پدیده‌های روان‌هراسی و چه‌بسا نفرت‌پرانی برای حل مسائل جهانی منجر شده است. بولاس استدلال می‌کند که عصر حیرت‌زدگی کنونی، سلبه‌ای از ماخلویا را بر روابط فردی و اجتماعی ما افکنده است و از این‌رو با واکاوی نسبت میان روان فردی و تحولات جمعی، ضرورت به‌کارگیری بینش روان‌شناختی را برای فهم چالش‌های پیش‌روی دموکراسی و یافتن مفهومی متعال‌تر از خوشبختن در بستر جامعه نشان می‌دهد. «معنا و ماخلویا» اثری است روشنگر که مخاطبان را به تفکر درباره وضعیت انسان معاصر در عصر فقدان معنا فرامی‌خواند. کریستوفر بولاس روان‌کاوی برجسته است و سابقه تدریس ادبیات انگلیسی را نیز در کارنامه خود دارد. او در این کتاب به استفاده از تفکر روان‌کاوانه نوآورانه خود، به بررسی دقیق و خلاقانه موضوعات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی پرداخته و تحولات اثرگذار روان‌شناختی و چارچوب‌های ذهنی را در جوامع غربی طی دو قرن گذشته پیگیری کرده است. از نظر بولاس ارتباطات آتی جایگزین تعمق و درون‌نگری شده و این روند به اوج‌گیری روان‌هراسی منجر شده است؛ یعنی «ترس از ذهن و رد روان‌شناسی عمقی». نگرانی اینجاست که این رویکرد راه را برای راه‌حل‌های مبتنی بر نفرت برای مشکلات جهانی هموار کرده است. بولاس ملموس‌ترین مثال این روند را پیروزی ترامپ در آمریکا و برگزیت در بریتانیا می‌داند و معتقد است برای مقابله با تهدید دموکراسی ناشی از این تغییرات و بازگرداندن مفهوم متعال‌تری از «خود»



معنا و ماخلویا

کریستوفر بولاس
ترجمه مهدی اسفندیاری

انتشارات نگاه

عطف

زیبایی حقیقی آسمان

کتاب «مقدمه‌ای بر اخترفیزیک جدید» آمده است تا ما را در سیر و ساحتی ماجراجویانه در جریان جدیدترین پیشرفت‌های دانش اخترفیزیک قرار دهد، پیشرفت‌هایی که حاکی از این است که انبساط جهان آهسته پیش نمی‌رود، بلکه سرعت می‌گیرد؛ این خود دلالت بر این دارد که در یک جهان با غلبه انرژی تاریک زندگی می‌کنیم. همچنین در خیر است که داده‌های حاصل از ماهواره‌های فضایی توانسته است عدم دقت تعیین عمر جهان را به کمتر از دو درصد برساند و به موازات آن نظریه تحول ستاره‌ای و مشاهدات، عمر خوشه‌های کروی پیرا را در توافق بسیار خوبی با حد بالای عمر جهان قرار داده است. برادلی کارول و دیل استلی، دانشمندان آمریکایی، در کتاب از طبیعت فیزیکی جهان می‌گویند: اولین نگاه ریاضی به طبیعت توسط فیناغورث و یونانیان صورت گرفت و نهایتاً به انقلاب کوپرنیکی انجامید. عدم توانایی منجمان برای تطبیق دقیق موقعیت‌های مشاهده‌شده ستارگان سرگردان با الگوهای ریاضی منجر به تغییر هولناکی در دانسته‌های ما از موقعیت زمین در جهان شده است. هنوز گام‌های مهمی برای پیشرفت علم برداشته نشده: تحقیق برای دلایل فیزیکی پدیده‌های قابل مشاهده، همان‌طور که در این کتاب خواهیم دید، مطالعات پیشرفته نجوم به‌شدت بر یافته‌های طبیعت فیزیکی جهان تکیه دارند. کارول و استلی تاکید می‌کنند که کاربرد فیزیکی نجوم، اخترفیزیک، در توضیح گستره وسیعی از مشاهدات شامل اجرام و وقایع عظیم و رموز موفق بوده است. مطالعه جزئیات حرکات سماوی، ماهیت تور، ساختار اتم و شکل فضا، بخش مهمی از تحقیقات علمی نجومی است. پیشرفت سریع نجوم در چند دهه گذشته به دلیل پیشرفت دانسته‌های ما درباره فیزیک بنیادی و ابزاری است که برای مطالعه آسمان از آنها استفاده می‌کنیم: تلسکوپ و رایانه، از نگاه کارول و استلی هر بخش از فیزیک نقش مهمی در چندین جنبه از نجوم بازی می‌کند. فیزیک ذرات و اخترفیزیک در مطالعه انفجار بزرگ به یکدیگر می‌پیوندند؛ سؤال اصلی سرچشمه ذرات بنیادی، همچنین طبیعت نیروهای اساسی، به چگونگی شکل‌گیری جهان ارتباط پیدا می‌کند. فیزیک هسته‌ای اطلاعاتی را درباره نوع برهم‌کنش‌های درون ستارگان فراهم می‌کند و فیزیک اتمی چگونگی برهم‌کنش اتم‌های خاصی را با یکدیگر و با نور توصیف می‌کند. فیزیک ماده چگال نقش مهمی در پوسته‌های ستارگان وتوترونی و در مرکز مشتری بازی می‌کند. ترمودینامیک از انفجار بزرگ تا درون ستارگان را در بر گرفته. حتی الکترونیک نقش مهمی را در پیشرفت آشکارسازهای جدید بازی می‌کند. این آشکارسازها ما را قادر می‌سازند نگاه روشن‌تری به جهان اطراف داشته باشیم. در این مسیر تلسکوپ‌ها بهترین همراه و همدم انسان هستند؛ با پیشرفت فناوری، تلسکوپ‌هایی با حساسیت بالا برای مطالعه آسمان ساخته شده‌اند و هیچ محدودیتی در آشکارسازی نور مرئی وجود ندارد. البته رایانه‌های مدرن نیز به یاری شتافته‌اند؛ رایانه‌های پیشرفته‌ای وجود دارند که حجم بالایی از محاسبات را برای الگوسازی ریاضی از اصول فیزیک بنیادی انجام می‌دهند. در اندیشه کارول و استلی تسام این ابزارها و نظم‌های مرتبط برای نگاه به آسمان با چشمی جست‌وجوگر مورد استفاده قرار گرفته است. هدف یک منجم تلاش برای فهم طبیعت جهان با همه پیچیدگی‌های آن و ساده‌سازی آن به شکل قابل فهم است. زیبایی حقیقی آسمان تنها در مشاهده ستارگانی که در پهنای آسمان شب گسترده شدند، نیست بلکه در فعل و انفعالات حساس میان فرایندهای فیزیکی است که باعث می‌شود ستاره‌ای وجود داشته باشد.



مقدمه‌ای براخترفیزیک جدید

برادلی کارول و دیل استلی
ترجمه مجشید قنبری و سعیده

انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد